



تهدید جهادی؛ داعش، القاعده و فراسوی آن

دکتر فاطمه سادات میراحمدی*

اشاره:

غرب در پیش‌بینی ظهور القاعده در اشکال جدید در خاورمیانه و شمال آفریقا شکست خورد. همچنین به وسیله گسترش سریع داعش در سوریه و عراق که حداقل به طور موقت نقشه خاورمیانه را تغییر داد، غافلگیر شد. هر دو جنبش به گونه‌ای ماهرانه به تکامل و بسط یافتن ادامه داده‌اند. حال سؤال این است که در آینده چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ نوشتار حاضر برگرفته از گزارشی است که توسط مؤسسه صلح آمریکا در دسامبر ۲۰۱۶/ژانویه ۲۰۱۷ چاپ شده است. در این گزارش ۲۰ کارشناس از اتاق‌های فکر و دانشگاه‌های سراسر آمریکا، به بررسی مرگبارترین جنبش‌های جهان، استراتژی‌های آن‌ها، چشم‌انداز آینده جنبش‌ها و ملاحظات مربوط به خط‌مشی آمریکا در برابر این جنبش‌ها پرداخته‌اند.

مقدمه

حسابداران، معلمان و... و نیز دختران نوجوان بودند، به جنبش‌های جهادگرای موجود نیروی تازه‌ای بخشیدند و در کل موجب ایجاد موجی جدید از حمایت‌ها از جهادگرایی شدند.

در سال ۲۰۱۴، به نظر می‌رسید که داعش القاعده را تحت‌الشعاع خود قرار داده است؛ اما القاعده، که جلودار جنبش جهادگرای جهانی است، در حال تلاش برای ادعای برتری خویش است. القاعده حمایت‌هایی را در میان گروه‌های جهادی محلی در خاورمیانه، آفریقا، جنوب آسیا و قفقاز کسب کرده است. رهبران محوری القاعده، گرچه در میان شاخه‌های وابسته پراکنده هستند، هنوز هم رهنمودهایی در مورد همه مسائل ارائه می‌کنند. القاعده در طولانی‌مدت ایفای نقش کرده و ممکن است اثبات شود که مدل بادوام‌تری نسبت به داعش است. القاعده و داعش، هر دو تهدیدات مکملی را به امنیت جهانی تحمیل می‌کنند. با این حال، طیف گروه‌های

جهادگرایی به طور چشم‌گیری، از زمان حملات ۱۱ سپتامبر افزایش یافته است. جنبش‌ها، رهبران، اهداف، تاکتیک‌ها، و عرصه‌های عملکرد جهادگرایی، همه در شیوه‌هایی که در سال ۲۰۰۱ غیرقابل تصور بود، گسترش یافته‌اند. جامعه بین‌المللی نیروی بی‌سابقه‌ای را بر ضد جهادگرایان بسیج کرده که نتایج ترکیبی داشته است. آمریکا به تنهایی هزاران میلیارد دلار، بر ضد جهادگرایی در مسائل مربوط به مبارزات نظامی، مسائل اطلاعاتی، اجرای قانون، امنیت میهن و دیپلماسی هزینه کرده است. هرچند پیشرفت‌هایی حاصل شده، اما تهدید از بین نرفته است. ظهور داعش، جهان جهادگرایی را تغییر داده است. بعد از تصاحب بخش‌های بزرگی از عراق و سوریه در سال ۲۰۱۴، داعش ده‌ها هزار نفر از خارجیانی را جذب کرد که برای ساخت یک جامعه اسلامی جدید در خلافت مدرن تلاش داشتند. آن‌ها که شامل مهندسان،



سمت اهداف و استراتژی‌های محلی تغییر کرده است. همچنین گروه‌های جهادی محلی اکنون متنوع شده‌اند و جهادگرایی امروزه مدل‌های متنوعی دارد؛ اما داعش و القاعده دو شاخه عمده جهانی هستند.

دوم، از سال ۲۰۱۳، داعش و القاعده تغییر کمی در ایدئولوژی خود داده‌اند، اما استراتژی‌ها و تاکتیک‌های متفاوتی را اتخاذ کرده‌اند. القاعده برخی اوقات از تاکتیک‌های داعش بهره‌برداری کرده و در شیوه‌هایی غیرقابل پیش‌بینی منافعی به دست آورده است.

سوم، اولویت داعش بی‌ثبات کردن رژیم‌ها، برای کنترل قلمرو با سرعت زیاد بوده است. استراتژی داعش، مخصوص خود این گروه بوده و به خوبی سازماندهی شده است، حتی اگر نزاع‌های این گروه از ۲۰۰۹ بی‌قاعده بوده باشد. داعش از زمان گسترش در سوریه و عراق، یک استاندارد جدید برای بازیگران غیرحکومتی و جنگ نامتقارن ایجاد کرده است اما استراتژی اولیه آن، به عنوان یک پروژه طولانی‌مدت سرزمینی، ممکن نیست که پایدار باقی بماند.

چهارم، انقباض داعش و از دست‌دادن بخشی، یا همه خلافتش، اساساً خواسته‌هایش را تحلیل نمی‌برد. داعش به عنوان یک سازمان افراطی، به احتمال زیاد برای سال‌ها به عنوان یک گروه شورشی که از تاکتیک‌های تروریستی استفاده می‌کند، باقی خواهد ماند. داعش در بسیج حامیان و طرفداران خود در غرب، تغییر اساسی ایجاد خواهد کرد که این یک میراث ماندگار و نیز یک تهدید برای آینده خواهد بود.

پنجم، القاعده بر چالش اساسی مرگ بن لادن در سال ۲۰۱۱ و ظهور داعش در سال ۲۰۱۴ غلبه یافته است. القاعده توانایی تکامل و تطبیق با گرایشات سیاسی در حال تغییر در شیوه‌ای فراتر از کنترل دولت‌های محلی، نیروهای منطقه‌ای و یا جامعه بین‌المللی را نشان داده است اما القاعده، اکنون در شکل بسیار متفاوتی نسبت به سال ۲۰۰۱ وجود دارد و به شدت بر همکاری‌طلبیدن جنبش‌های اسلامی محلی و متحد کردن گروه‌های محلی در راستای اهداف خود، سرمایه‌گذاری کرده و خود را درون قیام‌های مردمی جا

جهادی امروزه نسبت به ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بسیار متنوع‌تر است اما خطر صرفاً از این مسئله احساس نمی‌شود.

گروه‌های افراطی محلی در حال ایجاد حتی متغیرهای پیچیده‌تری از جهادگرایی در سراسر خاورمیانه هستند. برخی ادعای تشبث‌جستن به القاعده یا داعش را دارند، در حالی که دیگر گروه‌ها، ملی‌گراتر هستند. برخی از این گروه‌ها-مانند جبهه فتح الشام و احرار الشام از نخستین جهادگرایان مطرح در سطح کشوری هستند. مهم‌ترین تمرکز آن‌ها بر تثبیت نهادهایی درون جوامع محلی، یعنی جایی که رشد کرده‌اند، بوده است. به این دلیل، جدا کردن جوامع سنتی محلی از مهم‌ترین جهادگرایان مطرح در سطح کشوری، به همان اندازه ریشه‌کن کردن داعش از شهرها در عراق و سوریه چالش‌برانگیز است. متغیر دیگر این است که مهم‌ترین گروه‌های جهادی که در رتبه نخست کشوری قرار دارند، روابطی سیال با جنبش‌های جهادگرای جهانی ایجاد کرده‌اند و چنان چه برای آن‌ها مناسب باشد، به ترکیب و یا قطع ارتباط با دیگر گروه‌ها می‌پردازند. این تغییر اغلب به دلایل استراتژیک، لجستیکی یا مالی انجام می‌شود و نه دلایل صرفاً ایدئولوژیک. صرف نظر از سرنوشت داعش و القاعده، گروه‌های افراطی سنی زمانی توسعه یافته‌اند که جنبش‌ها در سراسر منطقه نسبتاً ضعیف یا آسیب‌پذیر بوده؛ اشکال سنتی اقتدار مورد چالش قرار گرفته؛ و اشکال سنتی هویت ملی مجدداً تعریف شده است. اکنون فضاهای سیاسی جدیدی ظهور یافته‌اند که فراسوی کنترل دولت‌های سنتی هستند؛ در نتیجه، منطقه به شدت آسیب‌پذیر است.

نکاتی کلیدی در مورد جهادگرایی و تفاوت‌های داعش و القاعده

در مورد جهادگرایی و تفاوت‌های بین داعش و القاعده نکاتی را باید مدنظر داشت.

اول، دستور کار جهادگرایی که در ابتدا بر سرنگون کردن رژیم‌های محلی تمرکز داشت، به تدریج برای دربرگرفتن اهداف فراملی و فراقاره‌ای گسترش یافت. برای برخی، تمرکز کوتاه‌مدت دوباره به



داده است. این گروه دارای این ظرفیت است که در آینده یک تهدید جهادی بزرگ‌تر نسبت به داعش باشد. جبهه النصره در سوریه موفق‌ترین آزمایش این مدل از القاعده بوده است. از سال ۲۰۱۲، استراتژی این گروه، شکلی از «پراگماتیسم کنترل‌شده» بوده است. تغییر نام آن - به عنوان جبهه فتح الشام - در سال ۲۰۱۶ منعکس‌کننده استراتژی تغییر هدایت شده القاعده است.

ششم، اینکه چگونه القاعده و داعش به حمایت‌های مردمی تکیه می‌کنند و برای آن اهمیت قائل هستند، منعکس‌کننده یک تفاوت اساسی بین آن‌هاست. داعش جمعیت‌های محلی را مجبور به تمکین می‌کند، در حالی که برای مخاطبان جهانی تبلیغ می‌کند. داعش یک حکمرانی محلی ایجاد کرده و با تبلیغ به ده‌ها زبان، نوآموزان بالقوه در سراسر جهان را هدف قرار داده است اما پیام داعش حاصل جمع صفر است. به این معنا که شما یا با داعش هستید یا کافر هستید. داعش به طور ظالمانه‌ای آماده عمل بر ضد کسانی است که دیدگاهش را به رسمیت نمی‌شناسند. در نهایت داعش تمایل به عمل به صورت یک‌جانبه دارد. برعکس، گروه‌های القاعده بیشتر بر جمعیت‌های محلی تمرکز کرده‌اند. این امر جنبش را برای طولانی‌مدت پایدار می‌سازد. سوریه یک مثال اولیه است: داعش در سوریه بی‌رحمانه حکومت کرده و با خویشتن‌داری کمتر دست به کشتار در ملک تصرفی خود زده است. اما القاعده، از طریق اتحاد با شبه‌نظامیان محلی و محدود کردن خسارت‌ها در یک جنگ داخلی وحشیانه، خودش را به عنوان یک بازیگر با زمینه اخلاقی بالاتر نشان داده است. اهداف طولانی‌مدت القاعده شبیه داعش است، یعنی اصلاح جامعه و اداره و کنترل آن تحت یک تفسیر سخت‌گیرانه از شریعت اما آن‌ها در متدولوژی و جدول زمانی با هم متفاوت هستند. هفتم، هر دو داعش و القاعده دارای استراتژی‌های طولانی‌مدتی برای ایجاد مدینه فاضله سلفی هستند. استراتژی محوری داعش دنبال کردن یک حکومت سلفی از طریق ادامه به مبارزه هم درون کشورهای عمده مسلمان و هم خارج از آن‌هاست. داعش معتقد است که امروزه

مسلمانان می‌توانند یک تفسیر از شریعت انجام دهند و کمتر با گرایشات غیرسلفی انطباق‌پذیر است. در حالی که القاعده پیرو استراتژی سیاست اصلاحات تدریجی است. القاعده معتقد است که ابتدا باید به مسلمانان شریعت را آموخت. ایده جهاد باید عمومی شود و مسلمانان باید برای به کارگیری سلاح به عنوان تنها روش رهایی متقاعد شوند. القاعده کمتر انحصارطلب است. این گروه برای خود متحدانی ایجاد کرده و بی‌سروصدا خود و اندیشه‌اش را درون جوامع محلی با هدف نهایی ساخت یک حکومت سلفی خالص تثبیت کرده است.

هشتم، دو جنبش، به‌رغم ایدئولوژی جهادی‌شان، برای کسب غلبه و برتری با هم رقابت می‌کنند. داعش خود را به لحاظ استراتژیکی موفق‌تر از القاعده نشان می‌دهد. در تنها چند ماه، داعش قلمرو قابل ملاحظه‌ای را تصاحب و اعلام خلافت کرد. در حالی که دستاوردهای داعش از سال ۲۰۱۱ کمتر قابل مشاهده بوده است. با این حال القاعده، با بهره‌برداری از بی‌ثباتی ایجادشده به وسیله داعش و از خشونت آن کسب منفعت کرده است. القاعده در مقایسه با داعش بازیگر پراگماتیک‌تری بوده است. با این حال، هر دو جنبش تأثیرات مکملی بر شبکه سلفی جهادی جهانی داشته‌اند. هر دو گروه سیستم موجود از حکومت‌ها را تحلیل برده و در افزایش جنگ‌ها در منطقه ایفای نقش کرده‌اند. هر دو گروه، این عقیده که جهاد خشن برای دفاع از جامعه سنی در سطح جهانی ضروری است را عادی و هنجاری کرده‌اند. در نهایت، رقابت بین داعش و القاعده تهدید جهادی را تضعیف نخواهد کرد، بلکه حوزه و وسعت آن را گسترش می‌دهد.

مراحل توسعه جهادگرایی

جهادگرایی، از زمان ظهور در اواخر دهه ۱۹۷۰، طی مراحل چندگانه تکامل پیدا کرده است. اولین فاز و در واقع شروع جهادگرایی، با نظریه پردازانی مانند سید قطب مشخص می‌شود، که همه سلفی نبودند. دومین فاز، با دو پدیده مشخص می‌شود: اول، اخراج اخوان از حکومت‌های عرب و استخدام و یا آموزش آن‌ها در عربستان سعودی یا



کویت بود. با این حال جریان اصلی اخوان اکنون جهاد گرا نیست. دوم، همزمان، جهادگرایی در میان دیگر جنبش‌ها و جهادگرایان به طور فزاینده‌ای در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سلفی شد و استفاده از تاکتیک‌های خشن و ایدئولوژی مذهبی ظهور یافت. فاز سوم، به وسیله وقایع تاریخی تحریک شد، این وقایع شامل حمله شوروی به افغانستان از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ و جنگ اول خلیج بود. فاز چهارم، به وسیله حملات برجسته‌ای مانند ۱۱ سپتامبر مشخص می‌شود، حملاتی که جهادگرایی را به عنوان بالاترین تهدید امنیتی جهان غرب مطرح کرد. فاز پنجم، بعد از ورود آمریکا به عراق رخ داد که تغییرات عمیقی در استراتژی، اهداف و هویت گروه‌های جهادی ایجاد و آنچه تاکنون مشاهده شده بود را تغییر داد. در طی زمان انگیزه‌ها و الهامات نیز تغییر کرده‌اند. نسل آخر از امواج اولیه متمایز است. جهادگرایی اکنون یک حرفه و یک سیستم اعتقادی است.

داعش به کجا می‌رود؟

در سال ۲۰۱۴، داعش به طور رسمی اعلام یک خلافت با دولت، اقتصاد و نیروی نظامی خاص خود کرد و یک بوروکراسی رسمی را با نهادهایی بناشده بر تفاسیر سخت از اسلام، در خلافت خود تثبیت کرد. تا پایان سال ۲۰۱۶، بین ۲۷ تا ۳۱ هزار مبارز خارجی از ۸۶ کشور در پنج قاره، برای پیوستن به داعش و دیگر گروه‌های تندرو، به عراق و سوریه مسافرت کردند. در اواخر سال ۲۰۱۶، بر اساس یک تخمین، ۹۰ درصد مبارزان داعش در عراق ریشه عراقی و ۷۰ درصد مبارزان در سوریه ریشه محلی دارند.

فهرست شاخه‌ها: دولت اسلامی خودش را به عنوان یک جنبش جهانی می‌داند. داعش هشت شاخه رسمی در یمن، عربستان سعودی، الجزایر، لیبی، مصر، نیجریه، قفقاز، و افغانستان/پاکستان دارد.

استراتژی: داعش برای یک جنگ فرسایشی با غرب در خاورمیانه تلاش می‌کند و خود را به عنوان مدافع جوامع مسلمان سنی پیش افکنده است. داعش فعالانه به مناقشات محلی و تنش‌های فرقه‌ای در راستای منافع خود دامن زده است. این گروه خود را به عنوان تنها گروه نظامی سنی

قادر به مبارزه با دولت عراق و تنها گروه جهادی معتبر در سوریه و در واقع جهان نشان داده است. هدف اولیه داعش، بر خلاف القاعده، به دست آوردن و اداره مستقیم قلمرو بوده؛ و گروه‌های جهادی معروفی که به تصاحب قلمرو اولویت نداده‌اند را نقد کرده است. داعش تا حدی در به همکاری طلبیدن دیگر گروه‌ها، به ویژه در میان قبایل سنی، با مجبور کردن آن‌ها به تعهد یا اتحاد با ابوبکر البغدادی موفق بوده است اما در واقع داعش متحدان کمی دارد و تمایل به عمل به صورت یک‌جانبه داشته است. داعش در خلافتش، سیستم دادگاه، مدرسه، خدمات اجتماعی، دولت محلی و حتی محل‌هایی برای تولید متون درسی و... برای کودکان ایجاد کرده است. این گروه در کشتار توده‌ای یزیدی‌ها، شیعیان و دیگر اقلیت‌ها مشارکت کرده است. به لحاظ منطقه‌ای، داعش به شدت برای کسب قدرت ظالمانه و تکانه‌ای به عنوان یک استراتژی برای غلبه بر گروه‌های مرتبط با القاعده تلاش کرده است. در صحنه بین‌المللی، حملات تروریستی را در غرب انجام داده است. بالاترین اولویت و هدف این گروه بی‌ثبات کردن و تحلیل بردن دولت‌ها در اروپا و آمریکا است. داعش کشتارهای توده‌ای را در گردهمایی‌ها و مکان‌های عمومی (مانند یک تئاتر در فرانسه در سال ۲۰۱۵ و یک فرودگاه در بروکسل در سال ۲۰۱۶) انجام داده است. رسانه‌های اجتماعی و انتشارات داعش مکرراً به حملات طولانی مدت توصیه کرده و دستورالعمل‌هایی برای ساخت بمب‌های دست‌ساز و محل انفجار آن‌ها ارائه کرده‌اند.

آینده: مدل کنونی داعش، به خصوص تحت فشار بین‌المللی مداوم نمی‌تواند پایدار بماند. تاکتیک‌های برجسته، ایدئولوژی سخت‌گیرانه و خشونت شدید، در آغاز موجب کسب قلمرو شد. تمرکز داعش بر روی نتایج سریع، اجازه بسیج حامیان و کسب نیروی حرکت آنی را داد. اما موفقیت‌های اولیه ادامه نیافت. داعش در تصاحب هیچ مرکز شهری جدیدی بعد از می ۲۰۱۵ موفق نبوده است. تا پایان ۲۰۱۶، ۴۳ درصد از کل خلافتش را از دست داد (۵۷ درصد قلمرو در عراق و ۲۷ درصد در سوریه). داعش شهرهای کلیدی در عراق، شامل رمادی، فلوجه و



القاعده به کجا می‌رود؟

القاعده از زمان شکل‌گیری در دهه ۱۹۸۰ به طور مهمی تکامل یافته است. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر، تهاجم آمریکا به افغانستان، القاعده را تضعیف کرد. در یک تغییر کلیدی، رهبران ارشد القاعده به طور جهانی متفرق شدند. بعد از تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، القاعده در عراق تبدیل به یکی از قدرتمندترین شاخه‌های این جنبش شد. بعد از مرگ بن لادن در سال ۲۰۱۱، ایمن الظواهری رهبری القاعده را بر عهده گرفت. برخی چهره‌های کلیدی در افغانستان و پاکستان به دیگر عرصه‌ها نقل مکان کردند. برخی به سوریه و تعداد کمتری به یمن رفتند. تا سال ۲۰۱۳، تخمین زده می‌شد که هسته اصلی القاعده تنها بین ۵۰ تا ۱۰۰ عضو در افغانستان و پاکستان دارد، اگرچه این هسته دوباره از آن زمان رشد کرده است اما برخی معتقدند که هسته القاعده نسبت به گذشته کمتر فعال است. جنبش به طور فزاینده‌ای در درون شبکه‌ای از شاخه‌های رسمی یا متحدان غیررسمی در خاورمیانه، آفریقا و آسیا تکامل یافته است. شاخه سوری آن تا اواسط ۲۰۱۴، حداقل پنج هزار مبارز داشته است. تا اواخر ۲۰۱۶، القاعده دارای پنج شاخه رسمی بوده است.

فهرست شاخه‌ها: القاعده پنج شاخه دارد؛ که همه گروه‌های سنتی یا شورشی هستند. آن‌ها پیرو بیانات محوری القاعده تحت رهبری ایمن الظواهری بوده اما استراتژی محلی را پیاده‌سازی می‌کنند. این پنج شاخه عبارت‌اند از: اول، القاعده در شبه‌جزیره عربی-یمن؛ دوم، القاعده در مغرب اسلامی - شمال آفریقا و ساحل (الجزایر)؛ سوم، القاعده در شبه‌قاره هند- جنوب آسیا؛ چهارم، الشباب- شرق آفریقا؛ پنجم، جبهه فتح الشام- سوریه.

استراتژی: استراتژی محوری القاعده ایجاد بی‌ثباتی پیش‌رونده در مراحل مختلف بوده است. القاعده بر به دست آوردن اهداف بلندمدت در شیوه‌های پراگماتیک و کنترل‌شده تمرکز کرده است. اهداف القاعده بر کسب قدرت در کشورهای مختلف، کسب حمایت از جوامع محلی و توانایی برای عمل آشکار تمرکز کرده

تکریت را از دست داد. از دست دادن موصل که ۱۱ درصد جمعیت عراق را شامل می‌شود، موجب از بین رفتن همه مراکز جمعیتی عمده تحت کنترل داعش در عراق خواهد شد. داعش در سوریه شهرهایی چون کوبانی، تل ابیض و هسکه را از دست داد. بر اساس تخمین‌ها، ۴۵ هزار مبارز داعش میدان جنگ را تا آگوست ۲۰۱۶ ترک کرده‌اند؛ ۸۰۰ تا ۹۰۰ نفر در ده روز اول مبارزه برای موصل کشته شدند و حداقل ۱۲۰ رهبر ارشد داعش از بین رفته‌اند. همچنین دارایی‌های مالی داعش به وسیله حملات هوایی به تأسیسات نفتی، و ... از بین رفته است. حداقل شش سناریو برای آینده داعش وجود دارد.

نخست، تضعیف وضع موجود داعش است. داعش می‌تواند قلمرو خود را حفظ کند اما با ظرفیت‌های قطعاً کاهش یافته. دوم، اینکه خلافت داعش ممکن است به کوچک‌شدن ادامه دهد. سوم، داعش ممکن است کل قلمرو خود را از دست بدهد اما از دست دادن قلمرو نمی‌تواند بقای داعش را تحلیل ببرد. در تابستان ۲۰۱۶، ابو محمد عدنانی، بیان کرد که داعش می‌تواند همه قلمرو خود را از دست بدهد اما باز هم نابود نشود و حتی قوی‌تر برگردد. از دست دادن قلمرو می‌تواند رشد داعش را کم و یا عکس کند اما همچنان جهاد مجازی در تبلیغات قدرتمند منتشر شده در ده‌ها زبان در رسانه‌های مجازی و اجتماعی ادامه می‌یابد. داعش می‌تواند از نارضایتی‌ها در جهان سنی بهره‌برداری کرده و تنش‌های فرقه‌ای را طی پنج تا ده سال آینده در عراق، سوریه، لیبی و به طور بالقوه دیگر کشورها تحریک کند. چهارم، جنگندگان داعش می‌توانند تغییر موقعیت دهند (فیزیکی و یا سیاسی). آن‌ها ممکن است حداقل برای کوتاه‌مدت، به جوامع خود برگردند. برخی ممکن است به دیگر گروه‌های جهادی بپیوندند. داعش همچنین می‌تواند برای گسترش در شرق سوریه تلاش کند. پنجم، داعش می‌تواند تمرکز خود را به فراسوی خاورمیانه تغییر دهد. داعش دارای شاخه‌های فعالی در لیبی، مصر، سوریه، افغانستان و پاکستان است. ششم، داعش ممکن است به طور فزاینده‌ای بر آمریکا تمرکز کند، کشوری که موجب به ائتلاف بیش از ۶۰ ملت بر ضد جنبش شده است.



است. القاعده يك بازی طولانی را در سوریه، عراق و دیگر مناطق مناقشه انجام داده و برای تثبیت یک خلافت جهانی، به عنوان هدف نهایی تلاش می کند. کنترل قلمرو اهمیت کمتری برای استراتژی کوتاه مدت القاعده نسبت به داعش داشته است. القاعده مانند داعش، خویشتن داری کمتری نسبت به شیعیان و دیگر اقلیت ها داشته، اما آمریکا و غرب را به عنوان دشمنان بزرگ تر می بیند. رهبر القاعده هشدار داده که کشتار فرقه ای توده ای از استراتژی خویشتن داری این گروه می گاهد و می تواند موجب فاصله گرفتن مسلمانان از آن شود. در سال ۲۰۱۴ القاعده از وحشی گری داعش، به وسیله نشان دادن خود به عنوان یک بازیگر جهادی منطقی تر، استفاده کرد و به ترویج این روایت ادامه داده است. در مقایسه با داعش، القاعده از خشونت در شیوه ای استفاده می کند که به لحاظ سیاسی حساب شده تر است. به نظر می رسد که القاعده تشخیص داده که نام آن، حتی در میان دیگر جهاد گران ممکن است خوشایند نباشد. القاعده به بازی از یک فاصله از طریق شاخه ها تمایل داشته است. جبهه فتح الشام در سوریه (که در اصل به عنوان جبهه النصره شناخته شده) یکی از بهترین مثال ها از یک گروه وابسته به القاعده است. این گروه که در سال ۲۰۱۱ شکل گرفت و به طور رسمی در سال ۲۰۱۲ اعلام شد، سریعاً تبدیل به قوی ترین گروه وابسته به القاعده و یکی از قوی ترین گروه های شورشی در سوریه شد. در سال ۲۰۱۶، این گروه نام خود را به جبهه فتح الشام تغییر داد و اگرچه هنوز ایدئولوژی و استراتژی القاعده را به کار می گیرد و با آن رابطه دارد، ادعا کرد که هیچ پیوند مستقیمی با گروه های خارجی ندارد. گرایشات القاعده در سوریه محدود به جبهه فتح الشام نیست. القاعده برای تأثیر گذاری بر دیگر جنبش ها و گروه های شبه نظامی مخالف، مانند احرار الشام تلاش کرده و سعی می کند که در نهایت جهاد را پشت یک چشم انداز مشترک، نه ضرورتاً یک سازمان مشترک، متحد کند.

آینده: حداقل چهار مسیر تکاملی برای القاعده وجود دارد. اول، مدل القاعده به احتمال زیاد برای سال ها، گرچه در شکل های متفاوت، پایدار باقی خواهد ماند. دوم، القاعده

مرکزی، احتمالاً به کسب متحدان، تثبیت و لانه گزینی به لحاظ محلی و بهره برداری از بی ثباتی در سه قاره، ادامه می دهد. استراتژی ماندن خارج از دید، به پایداری آن و رقابت با داعش کمک می کند. در کوتاه مدت القاعده احتمالاً به تطبیق با واقعیت های سیاسی و ادراک عمومی ادامه می دهد، حتی اگر هدف بلندمدت آن از داعش متفاوت نباشد. سوم، عدم تمرکز عمده القاعده محدودیت هایی داشته همان طور که واگذار کردن کنترل بر اهداف و عملکرد گروه های نظامی ریسک هایی به دنبال دارد. همچنین ترکیب با گروه های محلی و ترکیب و انضمام به درون جوامع محلی با ریسک از دست دادن کنترل بر هویت محوری القاعده همراه است. تنش ذاتی بین دستور کار جهانی القاعده و تمرکز محلی متحدان کلیدی اش نیز می تواند جنبش را طی زمان سست کند. مسئله بزرگ تر این است که این استراتژی القاعده می تواند تشکیل حکومت مورد نظر آن را با چالش مواجه کند؛ چهارم، القاعده احتمالاً به مبارزاتش ادامه می دهد و با چالش های بزرگ تر طبیعی و لجستیکی در سازماندهی نمایش های غیرعادی تروریستی مواجه می شود اما تصورات آن هیچ محدودیتی نمی شناسد.

جبهه فتح الشام به کجا می رود؟

جبهه النصره به طور پنهانی در اکتبر ۲۰۱۱ تشکیل و در ژانویه ۲۰۱۲ اعلام شد. تحت رهبری ابو محمد الجولانی این گروه سریعاً تبدیل به یکی از فعال ترین گروه های شورشی در سوریه شد. النصره در سال ۲۰۱۳، رسماً از دولت اسلامی عراق جدا شد. الجولانی عملکردهای تنظیم شده توسط ابوبکر البغدادی و سپس دولت اسلامی عراق را رد کرد. سپس النصره و داعش شروع به رقابت نظامی در سوریه و در کوه های قلمون لبنان کردند. بر اساس گفته های فاش شده از الجولانی در مورد مقاصد آینده، اهداف این گروه از داعش متفاوت نیست. تا پایان سال ۲۰۱۶، جبهه فتح الشام بیش از ۱۰ هزار مبارز داشته است. خارجیان از روسیه، اروپا و مناطق دیگر در خاور میانه حداقل ۳۰ درصد نیروهای آن را تشکیل می دهند. این گروه به استثنای داعش، بیشترین تعداد مبارزان خارجی



را نسبت به دیگر گروه‌های شورشی سوری جذب کرده است. در سال ۲۰۱۶ النصره نام خود را به جبهه فتح الشام تغییر داد. القاعده در یک حرکت به خوبی سازماندهی شده با این تغییر کاملاً موافقت کرد. معاون رهبر القاعده اعلام کرد که سازمان‌ها و گروه‌ها باید ابزاری برای وحدت و بسیج باشند، نه تقسیم و مقابله. تغییر نام به این گروه اجازه داد که روابطش با القاعده را به طور غیررسمی حفظ کند. اگرچه زمانی که به لحاظ استراتژیکی مناسب بود و به ویژه زمانی که برای همکاری با گروه‌های محتاط نسبت به القاعده تلاش کرد، پیوند رسمی با القاعده را رد می‌کند.

استراتژی: از سال ۲۰۱۲ جبهه فتح الشام، استراتژی القاعده در مورد خویشتن‌داری در توسعه اتحاد با دیگر گروه‌های نظامی و جمعیت‌های محلی را به کار گرفت. این گروه همچنین دو هدف نزدیک به هم داشت: ساقط کردن بشار اسد و تثبیت یک نسخه سلفی از حکومت اسلامی در سوریه. در زمان‌هایی این گروه برای ساقط کردن اسد دیدگاه افراطی خود را به اجرا گذاشت و با دیگر گروه‌ها مانند احرار الشام و نیز شبه‌نظامیان تحت چتر ارتش آزاد سوریه تعامل کرد. جبهه فتح الشام در روزی‌ها و مسیحی‌ها را تحت انقیاد درآورد و برای تغییر کیش آن‌ها تلاش کرد اما در مقایسه با داعش از لفاظی‌های فرقه‌ای کمتری استفاده کرده است. این گروه همچنین برای از دست‌ندادن متحدانش از حمله به بسیاری از مسلمانان خودداری کرد. جبهه فتح الشام در تبلیغاتش بر ایجاد یک حکومت اسلامی با وفاق با دیگر گروه‌های اسلام‌گرا تأکید و برای کسب حمایت یا حداقل خویشن‌داری نسبت به سوریانی که دیدگاه جهانی القاعده را قبول ندارند، تلاش کرده است. جبهه فتح الشام این ادراک را در میان سوری‌ها ارائه کرده که غرب نسبت به رنج آن‌ها بی‌تفاوت است. این گروه با متحدانش هماهنگ بوده و به آرامی برای تأثیر بر غیرنظامیان و دیگر گروه‌های نظامی برای پذیرش اقتدار در حال رشدش تلاش کرده و به آهستگی، با جایگزین کردن اعضای جبهه فتح الشام و متحدانش با رهبران محلی، به درون نهادهای شورشی نفوذ کرده

است. این گروه، قبل از تلاش برای اداره آشکار قلمرو، بر خدمات اساسی مانند غذا، آب و الکتریسیته تمرکز کرده و همچنین به ایجاد دادگاه شریعت در قلمرویی که در آن عمل می‌کند، پرداخته است.

آینده: جبهه فتح الشام یکی از قدرتمندترین گروه‌های شورشی در سوریه است. این گروه توانایی ارزیابی و تطبیق با شرایط متغیر را دارد که می‌تواند بر طول عمر آن تأثیر بگذارد. چهار سناریو برای آینده این گروه ممکن است: اول، حفظ وضع موجود است، بدین معنا که جبهه فتح الشام یک بازیگر قدرتمند در سوریه باقی می‌ماند اما به لحاظ سیاسی گسترش بیشتری نمی‌یابد و یا اتحاد عمده بیشتری را شکل نمی‌دهد. دوم، رویکرد طرفدار سیاست‌های تدریجی و پراگماتیک موفق‌تر می‌شود. مبارزان این گروه می‌توانند با دیگر گروه‌ها ترکیب شوند و به تفوق القاعده بر مخالفان مسلح سوری کمک کنند. این توسعه می‌تواند جایگزینی برای اساس عمل رهبران ارشد القاعده و نیز دسترسی نزدیک‌تر به اهداف القاعده در اروپا باشد. سوم، ادغام جبهه فتح الشام -به ویژه با گروه‌های غیرجهادی- می‌تواند بر استحکام ایدئولوژیکی این گروه در طی زمان تأثیر بگذارد. ائتلاف می‌تواند افراطیان جبهه فتح الشام که دیدگاه جهانی القاعده را به اشتراک می‌گذارند را محدود کند. سناریوی چهارم، مناقشه بین جبهه فتح الشام و دیگر گروه‌های نظامی است. در این سناریو، جبهه فتح الشام حتی تندروتر و منزوی‌تر می‌شود. این گزینه می‌تواند جبهه فتح الشام را خطرناک‌تر سازد. همچنین جبهه فتح الشام با شکاف داخلی مواجه می‌شود که می‌تواند چالشی برای آینده‌اش باشد.

محرك‌های جهادگرایی

جهادگرایی همیشه به صورت واکنشی، تولید شده است. برخی افراد برای پیوستن به جنبش‌های جهادگرا توسط ایدئولوژی، طلب معنا و تعلق، خشم نسبت به غرب و حتی علاقه به سیاحت، تحریک می‌شوند. عوامل دیگری نیز بر توسعه جهادگرایی مؤثر است. این عوامل شامل ترکیب جمعیتی در حال تغییر به ویژه موجی از جوانان، سواد



بالاتر و تمایلات اجتماعی بزرگ‌تر، همراه با مشکلات اقتصادی، رشد بیکاری و وخیم‌تر شدن وضعیت سیاسی یا سرخوردگی است. ترکیبی از انگیزه‌های فردی و شرایط مساعد که در خاورمیانه حکم فرما هستند حتی بعد از بهار عربی در سال ۲۰۱۱، در این میان مؤثر بوده است. آن‌ها در بافت‌های محلی متفاوت‌اند؛ اما امروز شش عامل محرک جهادگرایی وجود دارد:

۱. **ناکارآمدی حکومت‌ها:** نخستین عامل محرک جهادگرایی سستی و ناکارآمدی حکومت‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا است. بسیاری از حکومت‌ها نسبت به شش سال پیش ضعیف‌تر هستند. چهار حکومت یا فروپاشیده یا نزدیک به فروپاشی هستند. دیگر حکومت‌ها فرسوده شده و پایداری طولانی مدت آن‌ها مورد تردید است. حکمرانی بد در منطقه رایج است؛ بی‌ثباتی رایج به گروه‌های جهادگرا اجازه داده که به لحاظ سیاسی تثبیت شده و سپس به لحاظ فیزیکی گسترش یابند. چهار کشوری که بیشترین میزان رو به وخامت رفتن طی دهه گذشته را داشته‌اند عبارت‌اند از لیبی، سوریه، مالی و یمن. از سال ۲۰۱۱، گروه‌های جهادی چون القاعده و داعش از شکست حکومت‌ها برای پیشبرد اهداف بهره‌برداری کرده‌اند. همان‌طور که حکومت‌ها فرسوده شده‌اند، مردم در سراسر منطقه در حال عقب‌نشینی به سمت اشکال اساسی‌تر هویت شامل فرقه، قومیت یا قبیله هستند. گفتمان‌های مذهبی و فرقه‌ای برای روایت جهادی محوری هستند. گروه‌های تندرو خود را به عنوان محافظان سنی در برابر شیعیان، علوی‌ها، یهودیان، مسیحیان نشان داده‌اند.

۲. **تحول ایدئولوژیکی:** دومین عامل فراهم‌کننده شرایط برای جهادگرایی تحول ایدئولوژیکی است. به خاطر شکست رژیم‌های استبدادی و ایدئولوژی‌های سکولار، از ناسیونالیسم عرب تا سوسیالیسم بعثی سوریه و عراق، مخالفت در سراسر منطقه، هرچه بیشتر توسط مذهب تعریف شده است. جهادگرایی، با اهداف آرمانی، حتی برای آن‌هایی که به طور خاص مذهبی نیستند، یک جایگزین است. سلفی‌گرایی تبدیل به یکی از پویاترین جریان‌ها در خاورمیانه شده است. سریع‌ترین جریان «سلفی‌گرایی جهادی» است که سلفی‌گرایی را

با جهاد نظامی توسط بازیگران غیرحکومتی پیوند زده است. سلفی‌گرایی برای بازگشت به شیوه زندگی در قرن هفتم موعظه می‌کند و به وسیله عدم بردباری نسبت به ایدئولوژی‌های رقیبی مثل تشیع تعریف شده است. عربستان سعودی هارتلند سلفی‌گرایی بوده (چیزی که اغلب وهابیت نامیده می‌شود). سلفی‌گرایی درباره استفاده از احکام ایمان به جنگیدن برای یک حکومت اسلامی، آرمانی بر روی زمین است. جهادگرایی بخشی از یک گرایش اسلامی بزرگ‌تر است اما به وسیله این عقیده که خشونت تنها راه تثبیت یک حکومت اسلامی آرمانی است، متمایز می‌شود. سلفی‌گرایی جهادی اکنون از اسلام‌گرایی فعال‌تر است. در آینده سلفی‌گرایی جهادی به طور فزاینده‌ترسیم‌کننده سنی‌هایی است که احساس می‌کنند قربانی شده، به حاشیه کشیده شده، بازنمایی نشده و یا محروم شده‌اند.

۳. **وجود مناطق مناقشه:** سومین عامل فراهم‌کننده شرایط برای جهادگرایی، وجود محیطی است که در آن خشونت وجود دارد. جهادگرایی و خشونت از هم نیرو می‌گیرند، خواه این خشونت توسط رژیم‌های سرکوب‌گر اعمال شود یا رقابت‌های شبه‌نظامی، گروه‌های تروریستی، تفاوت‌های فرقه‌ای، تنش‌های قبیله‌ای، سازمان‌های جرم و جنایت و یا مداخلات خارجی. جهادگرایی از تنش‌های محلی بهره‌برداری می‌کند؛ این تنش‌ها را تقویت و در مقابل خود نیز به وسیله این تنش‌ها مشتعل می‌شود. جهادگرایی تمایل به تقویت و تشدید، طی دوره‌های تنش سیاسی یا خشونت دارد. بنابراین ظهور جنبش‌های جهادگرای قوی، خواه داعش و یا القاعده معمولاً قابل پیش‌بینی است. در آینده، احتمال رشد جهادگرایی وجود دارد، به این دلیل هیچ نشانه‌ای از فرونشستن خشونت برانگیخته شده، به ویژه در نواحی ضعیف یا دولت‌های در حال زوال وجود ندارد.

۴. **مداخلات خارجی:** چهارمین عامل فراهم‌کننده شرایط برای جهادگرایی مداخلات خارجی است که وضعیت موجود سیاسی را تغییر می‌دهد و یا به چالش می‌کشد. چنین مداخلاتی می‌تواند موجب مشتعل شدن جهادگرایی شود. چندین مورد از مهم‌ترین نقاط عطف



رشد گروه‌های جهادی از مداخلات خارجی رشد یافته‌اند. این مداخلات عبارت‌اند از، تهاجم شوروی به افغانستان، جنگ خلیج فارس در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ و تهاجم آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳. در آینده، دستور کار جهادی به احتمال زیاد به شدت، به وسیله اینکه کجا، چگونه و چقدر، جهان خارج مورد مداخله قرار می‌گیرد تعریف می‌شود. مداخلات بیشتر (نظامی یا دیپلماتیک)، به ویژه توسط غرب، منجر به واکنش بیشتر می‌شود.

۵. عوامل اقتصادی اجتماعی: پنجمین عامل فراهم کننده شرایط برای جهادگرایی، مربوط به تأثیر عواملی است که افراد را تحریک می‌کند که به گروه‌های جهادی پیوندند. شرایط اقتصادی اجتماعی به ایجاد محیط عملیاتی مناسب‌تر برای گروه‌های افراط‌گرا کمک می‌کند. تغییر ترکیب جمعیتی و بیکاری جوانان یک نقش را در این زمینه بازی می‌کند. در سال ۲۰۱۱، خاورمیانه و شمال آفریقا جوان‌ترین جمعیت دنیا را بعد از آفریقای مجاور صحرا داشته است. نصف جمعیت زیر ۲۵ سال بودند. تا سال ۲۰۱۵، بیشترین نرخ بیکاری جوانان در نواحی بوده است که جهادگرایی عمیق‌ترین ریشه‌ها را دوانده است (بیش از ۲۸ درصد در خاورمیانه و بیش از ۳۰ درصد در شمال آفریقا). گاهی بیکاری نقطه اشتعالی است که بر جنگ داخلی تأثیر می‌گذارد، در حالی که گاهی اوقات جنگ داخلی منجر به بیکاری بیشتر می‌شود. در میان جوانان ناراضی و سرخورده‌گی با حس عدالت اجتماعی ترکیب شده است. در آینده، گروه‌های جهادی تلاش خواهند کرد که از ناراضی‌های اقتصادی و اجتماعی بهره‌برداری بیشتری انجام دهند. بسیاری از دولت‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا قادر به بهبود کافی کیفیت زندگی، ایجاد اشتغال، یا ایجاد فرصت نبوده‌اند، این وضعیت به زودی تغییر نخواهد کرد. منطقه‌ای که در طولانی مدت وابسته به نفت بوده، احتمال ندارد منابع کافی برای پاسخ به تقاضاها یا نیازهای در حال رشد داشته باشد. بی‌ثباتی همچنین به صنعت توریسم آسیب زده که یک منبع اولیه از درآمد است. کمک‌های بین‌المللی نیز محدود شده است. انتظار می‌رود ترکیبی از جنگ‌های داخلی و جریان‌های پنهان‌گان، حملات تروریستی، نفت ارزان و عدم بهبود اقتصاد جهانی،

رشد متوسط اقتصادی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را در حدود سه درصد در سال نگه دارد.

۶. تکنولوژی: ششمین عامل فراهم کننده شرایط برای جهادگرایی، دستیابی به تکنولوژی است که مزیت‌هایی را فراهم آورده که جنبش‌های اولیه از آن برخوردار نبودند. ایدئولوژی‌های افراطی همیشه از طریق تماس اجتماعی، خواه طبیعی یا مجازی، گسترش یافته‌اند. تکنولوژی شیوه‌های انتقال پیام و بسیج را متنوع ساخته است. رسانه‌های اجتماعی همچنین اغلب صداهای افراطی را پرورش داده که در گذشته دست‌یابی کمتری به مخاطبان بزرگ داشته‌اند. حتی افراطیان حاشیه‌ای اکنون می‌توانند هویت خود را با مردمی به اشتراک بگذارند که ۲۰ یا ۳۰ سال پیش نمی‌دانستند که آن‌ها وجود دارند. آن‌ها می‌توانند همدیگر را سریعاً برای اقدام جمعی پیدا کنند. رسانه‌های اجتماعی یک ابزار مهم در اغواکردن مبارزان خارجی برای ورود به سوریه و عراق بوده‌اند. این رسانه‌ها همچنین به طور ماهرانه‌ای برای تواناساختن شاخه‌های وابسته به القاعده، به ویژه بعد از مرگ بن لادن استفاده شده‌اند. اهمیت رسانه اجتماعی احتمالاً طی دهه آینده به دلیل نفوذ بیشتر اینترنت تشدید خواهد شد. به طور گسترده‌تر، دسترسی در حال افزایش به تکنولوژی‌های جدید، کار گروه‌های جهادی برای به چالش کشیدن اقتدار حکومت را آسان‌تر می‌کند.

ملاحظات مربوط به اتخاذ خط‌مشی توسط آمریکا
جهان اسلام در یک حالت سیلان و تغییرات پی‌درپی عمیق قرار دارد. ترکیب و تلاقی گرایش‌ها (ایدئولوژیکی، ژئواستراتژیک، فرقه‌ای، جمعیت‌شناسی، اقتصادی و اجتماعی) به آینده جهادگرایی شکل خواهد داد. در اتخاذ خط‌مشی‌ها برای مقابله با جنبش‌های جهادی، آمریکا و متحدانش با چالش‌های پیچیده‌ای مواجه هستند. ابزار نظامی نمی‌تواند گرایشی که در آغاز توسط ناراضی‌های سیاسی عمیق ایجاد شده را برای همیشه از بین ببرد. گزینه‌های مربوط به خط‌مشی، شامل ملاحظاتی فراتر از سرنوشت جنبش‌های خاص یا کشورهای خاص است. در این زمینه موارد زیر اهمیت دارند:



۱. **همکاری:** آمریکا نمی‌تواند منافع خود در منطقه را با عمل کردن به تنهایی تأمین کند. مبارزه با تروریسم نیازمند منابع مالی و انسانی پرهزینه است. متحدان آمریکا از تهدید تروریستی برای کسب حمایت سیاسی، منابع مالی، تجهیزات نظامی و یا اطلاعات برای پرداختن به مسائل مماس استفاده کرده‌اند که ممکن است همیشه جزء منافع آمریکا نباشد.

۲. **شرکای محلی:** آمریکا برای معتبر بودن، نیازمند مشروع کردن شرکای سیاسی محلی، برای گرفتن رهبری سیاسی و نظامی، برای ریشه‌کنی افراط‌گرایی است. این شرکا نیاز به حمایت گسترده بین‌المللی و نیروهای امنیتی خواهند داشت. تجربه آمریکا در عراق بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۱ نشان‌دهنده خطر حمایت از رهبری است که به بخش مهمی از جامعه بی‌توجه است. همچنین این تجربه نشان‌دهنده این است که آموزش و تجهیز هزاران سرباز ضرورتاً یک شریک محلی قابل اعتماد را تضمین نمی‌کند.

۳. **راه‌حل‌های سیاسی:** هرگونه برنامه ضدتروریستی باید نسبت به عقاید عمومی در میهن و نیز در جهان گسترده‌تر حساس باشد. به حاشیه‌راندن افراط‌گرایی نیازمند ایجاد یک محیط سیاسی است که در آن جهادگرایی در طی زمان کمتر و کمتر جذب شده باشد. به عنوان مثال در عراق موفقیت‌های نظامی همگام با راه‌حل سیاسی جهت توافق برای به اشتراک گذاری قدرت در میان گروه‌های سنی، شیعه، کردی و ... نبوده است. ایجاد ثبات در نهایت نیازمند راه‌حل‌های سیاسی و نظامی به طور همزمان است.

۴. **پاسخ‌های حساب‌شده:** هر خط‌مشی باید نسبت به بازی خوردن از افراط‌گرایان هشیار باشد. داعش و القاعده هر دو برای فریب آمریکا و وارد کردن آن به درون مواجهه نظامی گسترده‌تر تلاش کرده‌اند. به لحاظ تاریخی، تروریست‌ها برای تحریک دشمن برای انجام اعمالی که هزینه‌بر، بی‌نظم، مرگبار و در طولانی مدت بی‌تأثیر هستند، تلاش کرده‌اند.

۵. **تقسیمات فرقه‌ای:** در چهار دهه گذشته، در سراسر خاورمیانه تنش میان سنی و شیعه عمیق‌تر شده است. افراط‌گرایان درون هر دو فرقه ظهور یافته‌اند. این امر موجب تغذیه و تحریک تفاوت‌های دو فرقه شده است.

هرگونه خط‌مشی طراحی شده برای به حداقل رساندن افراط‌گرایی باید به تنش‌های فرقه‌ای توجه کند. این خط‌مشی همچنین ممکن است نیازمند برخی درجات از تعادل باشد به گونه‌ای که حس آسیب‌پذیری در میان فرقه‌ها را مشتعل نکند.

۶. **رقابت‌های منطقه‌ای:** در منطقه خاورمیانه توسط رقابت‌های سیاسی شکاف عمیقی در میان قدرت‌های عمده، به وجود آمده که مواجهه با افراط‌گرایی جهادی را پیچیده و آن را با مانع مواجه کرده است (هم در شکل سیاسی و هم نظامی). رقابت ایران شیعی با عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین این رقابت‌هاست. دیگر رقابت‌ها بین عربستان و قطر، ترکیه و ایران و بین ترکیه و کردها است. برخی از این رقابت‌های منطقه‌ای، بر مناقشات در عراق، سوریه و یمن تأثیر گذارند. آمریکا بدون توجه به دلایل گسترده‌تر پشت این رقابت‌ها و کاهش دادن آن‌ها، قادر نخواهد بود که خط‌مشی‌های طولانی‌مدت پایداری را برای مقابله با خشونت جهادی اتخاذ کند.

۷. **عوامل انسانی:** جهادگرایی در کشورهایی با اختلافات اجتماعی جدی شایع است. آمریکا باید به این دسته از مسائل در اتخاذ استراتژی طولانی‌مدت و تخصیص منابع مالی حساس باشد. محصول جانبی مناقشه یا بی‌ثباتی طولانی‌مدت می‌تواند محیط را در شیوه‌ای تغییر دهد که برای فعالیت جهادی مناسب شود. برای مثال جوان‌ها اغلب در بحران‌ها بیشترین آسیب روانی را می‌بینند. یک نسل از کودکانی که تجربه زندگی‌شان به وسیله جنگ و دسترسی محدود به آموزش شکل گرفته، به طور خاص نسبت به افراط‌گرایی آسیب‌پذیرند. جابه‌جایی اجتماعی مسئله دیگری است که با رشد افراط‌گرایی تشدید می‌شود. چهار جنگ خاورمیانه در سوریه، لیبی، عراق و یمن بزرگ‌ترین جابه‌جایی انسانی را، هم درون کشورهایشان و هم فراتر از مرزها، ایجاد کرده است. مهاجران و پناهندگان به درون محیط‌های اجتماعی ناآشنا وارد می‌شوند و از مدل‌های سنتی اقتدار، خواه قبیله‌ای، دولت محلی و یا ثبات سیاسی قبلی می‌گسلند. با چشم‌اندازی محدود برای اشتغال یا بسیج اجتماعی، آن‌ها در جستجوی اقتدار، هدف و شیوه‌ای برای



فرار از شرایط نامساعد خود هستند. هر سیاستی باید به گسترش جهادگرایی در میان بخش‌های گسترده‌تر، از طریق پرداختن به فشارهای اجتماعی و چالش‌های بقا توجه کند.

۸. **مسئله زندان:** یکی از شدیدترین چالش‌ها سرنوشت جهادی‌های دستگیر شده در درگیری‌هاست. زندان‌های منطقه در سوریه، مصر، لیبی، لبنان، عربستان سعودی و تونس، ماشین جوجه کشی افراط‌گرایی بوده‌اند. در اتخاذ هر خط‌مشی باید به این مسئله توجه داشت.

۹. **چشم‌انداز مسئله‌دار:** جهادگرایی از جغرافیا بهره‌برداری می‌کند. افراط‌گرایان تمایل دارند در نواحی عمل کنند که پوششی برای آن‌ها ارائه می‌کند یا کمتر در دسترس هستند. در اتخاذ خط‌مشی، آمریکا باید توجه خاصی به نواحی پیرامونی اغلب اداره‌نشده که برای گروه‌های افراطی جذاب هستند، داشته باشد. نقشه خاورمیانه دارای نقاط کوری است که می‌تواند به وسیله گروه‌های افراطی کنونی یا آینده مورد استفاده قرار گیرد مانند بخش‌هایی از صحرای سینا، جنوب غرب و جنوب شرق تونس، جنوب غرب لیبی، یمن شرقی، نیجر به شمالی و... نواحی اطراف مدیترانه، به دلیل نزدیکی به اروپا، مهم‌ترین مناطق برای منافع غرب هستند. پناهگاه‌های امن طبیعی به طور فزاینده‌ای، متمم پناهگاه‌های مجازی هستند. رسانه‌های اجتماعی و تکنولوژی موبایل، فضاهای آنلاین را فراسوی قانون، قدرت نظامی و سازمان‌های اطلاعاتی برای آن‌ها فراهم می‌کند.

۱۰. **عواقب داخلی:** اتخاذ خط‌مشی در مورد جنبش‌های افراط‌گرای خارجی باید نسبت به واکنش‌ها و حساسیت‌ها در داخل آمریکا نیز هوشیار باشد. داعش به ویژه در استفاده از شکاف‌ها در جوامع غربی ماهر بوده و برای جذب مسلمانان فرانسه، بلژیک و ... تلاش کرده است. تبلیغات داعش بر اساس استراتژی تخریب همزیستی مسالمت‌آمیز درون این جوامع بوده است.

۱۱. **تعریف چشم‌انداز تهدید:** در تعریف تهدید، اتخاذ خط‌مشی باید همچنین میان جریان‌های مختلف به هم آمیخته درون محیط جهادی، تفاوت قائل شود. همه گروه‌های جهادی از نظر اهداف، استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها یا آرمان‌ها یکسان نیستند. همه گروه‌های جهادی در

اهداف بیان‌شده خود در طی زمان ایستا نیستند. بنابراین یک راه‌حل نمی‌تواند برای همه آن‌ها مناسب باشد.

۱۲. **واقع‌گرایی در خط‌مشی:** تروریسم، هرگز به طور کامل ریشه‌کن نخواهد شد. تهدید نسبت به سرزمین آمریکا واقعی و موجود است؛ اما طی ۱۵ سال از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۶، کمتر از ۱۰۰ نفر از مردم آمریکا به عنوان نتیجه‌ای از تروریسم جهادی درون آمریکا کشته شده‌اند. هیچ‌میزانی از نیروی نظامی، قدرت انسانی یا منابع مالی قادر به جلوگیری ۱۰۰ درصدی حملات هدایت‌شده توسط هر گروه تروریستی داخلی یا خارجی نیست.

نتیجه‌گیری

شکست دادن افراط‌گرایی جهادی و جلوگیری از بازگشت آن، نیازمند یک خط‌مشی طولانی‌مدت است که نه تنها مبارزان جهادی، بلکه همچنین مشروعیت خشونت به عنوان ابزار کسب اهداف سیاسی را از بین ببرد. از بین بردن یک گروه افراطی، ایدئولوژی آن را بی‌اثر نمی‌کند و همچنین شرایط زمینه‌ای مساعد رشد دوباره را تغییر نمی‌دهد. بازسازی، توان‌بخشی و به ویژه مصالحه، به همان اندازه مبارزات نظامی ضد تروریستی در ایجاد ظرفیت بر ضد جذب افراط‌گرایی اهمیت دارند. آمریکا باید به گروه‌های جهادی به عنوان جنبش‌های فراملی به طور فزاینده متحرک نگاه کند. تفکر این گروه‌ها محدود به مرزهای بین‌المللی نیست. آن‌ها به طور هدفمندی در حال تلاش برای وضعیت موجود جغرافیایی هستند.

در نهایت باید گفت که سرعت تغییر در خاورمیانه بی‌سابقه است. طیفی از تهدیدهای جهادی ممکن در آینده وجود دارد. هیچ مدل یا چارچوب تحلیلی واحدی نمی‌تواند آینده را پیش‌بینی کند. پیش‌بینی مناطق مناقشه‌بندی و به ویژه مراحل بعدی افراط‌گرایی جهادی دشوار است. سازمان‌های افراطی به سرعت (اغلب سریع‌تر از نیروهای نظامی عمده و بوروکراسی‌ها) تاکتیک‌هایی را ابداع و به کار می‌گیرند. واقعیت این است که جهادگرایی ممکن است همیشه یک گام جلوتر باشد.

